

پیدایش شیعه اسماعیلیه

(۲)

داود الهامی



دوگانه گویی در باره اسماعیل

در باره اسماعیل تناقض دیگری به چشم می خورد و آن این که منابع سنی و شیعه اثنی عشری اسماعیل را رد کرده و او را فرزند ناخلف پدرش به حساب آورده اند. گفته شده که پدرش از او به شدت ناراحت بود تا آنجا که گفته اند: امام صادق - علیه السلام - فرمود: «اسماعیل پسر من نیست، بلکه شیطانی است در قالب انسان».^(۱)

از طرف دیگر می بینیم برخی از بزرگان شیعه مثل مفید، نوشته اند: امام صادق - علیه السلام - او را بسیار دوست می داشت و نسبت به او محبت بسیار می نمود و برخی از شیعیان به

همین جهت گمان می کردند که اسماعیل جانشین پدرش خواهد شد.^(۲) و همچنین در روایات آمده است که حضرت صادق - علیه السلام - در مرگ او بسیار بی تابی کرد و اندوه فراوانی او را فرا گرفت و دنبال جنازه او بی رداء با پای برهنه می رفت.^(۳) و در گوشه کفن اسماعیل از زبان او کلمه شهادت را نوشت؛^(۴) مسلماً اگر اعتقادات اسماعیل صحیح نبود امام - علیه السلام - روی کفنش کلمه شهادت را از زبان او نمی نوشت. و طبق روایت دیگر امام - علیه السلام - به یکی از شیعیان پولی داد تا به نیابت از طرف اسماعیل حجتی انجام دهد.^(۵)

۱- صدوق، کمال الدین و تمام النعمه: ۱/ ۱۵۹؛ مجلسی، بحار: ۴۷/ ۲۴۷؛ جوینی، تاریخ جهانگشا: ۱۴۵/۳.

۲- مفید، الإرشاد، ص ۲۶۷، چاپ تهران، آخوندی.

۳- مفید، الإرشاد، ص ۲۶۷؛ کمال الدین: ۱/ ۱۶۱.

۴- صدوق، کمال الدین: ۱/ ۱۶۱؛ شیخ طوسی، التهذیب: ۱/ ۲۸۹.

۵- ابن شهر آشوب، مناقب: ۳/ ۳۵۱.

توجیه اقوال گوناگون در باره

اسماعیل

چگونه می توان میان این دو دسته از روایات راجع کرد؟ و شاید وجه جمع همان باشد که در روایتی از امام صادق - علیه السلام - به آن اشاره شده است. آنجا که امام - علیه السلام - در کنار قبر اسماعیل قرار گرفت، فرمود:

«غلبني الحزن لك على الحزن عليك، اللهم آتني وهب لاسماعيل جميع ما قصر عنه مما افترضت عليه من حقّي، فهب لي جميع ما قصر عنه فيما افترضت عليه من حقك»^(۱).

یعنی؛ بر من غلبه کرد غم و اندوهی که به نفع توست بر غم و اندوهی که بر ضرر تو است، بار خدایا تمام آنچه را که از حق من بر اسماعیل واجب کرده ای و او کوتاه آمده به او بخشیدم و خدایا تو هم ببخش به من تمام آنچه را که از حق خود واجب ساخته ای و او کوتاهی کرده است.

از این روایت معلوم می شود که اسماعیل کاملاً بی تقصیر نبوده و پدرش هم نظر خوبی

نسبت به او نداشته است ولی گناهش در آن حد نبود که امام صادق - علیه السلام - در حق او دعا نکند. کشتی در گزارش خود از مفضل بن عمر الجعفی تعداد احادیثی را نام می برد که بیانگر رنجش امام صادق - علیه السلام - از آنهاست که پسرش را به طرف بدعت و خطر سوق داده اند. امام صادق - علیه السلام - به مفضل بن عمر^(۲) گفت: ای بی ایمان! وای کافرا! تو با پسر من چه کار داری؟! (منظور امام، اسماعیل بود) و بعد اضافه کرد: از پسر من چه می خواهی؟! می خواهی او را به کشتن دهی!^(۳)

با توجه به این روایات، چنین می نماید که اسماعیل با حوزه های افراطی و انقلابی رابطه نزدیکی داشته و طرد او از سوی امام صادق - علیه السلام - نیز به خاطر همین ارتباط بوده است.

پیدایش اسماعیلیه:

اکثر منابع، گزارشات مفصلی در این باره دارند که می توان ارزیابی جامعی از آنها به دست آورد. نوبختی گروهی را که از اهداف

۱- نعمانی، کتاب الغیبه، ص ۳۲۷.

۲- مفضل بن عمر یکی از صرافان کوفه و از هواداران عمده امام صادق - علیه السلام - بود او در زمان حیات امام صادق - علیه السلام - علیرغم رد و تکذیب امام، از جانشینی اسماعیل هواداری کرده بود بعدها به تشیع خود برگشت و با امام صادق - علیه السلام - آشتی نمود و به خدمت او و امام کاظم - علیه السلام - در آمد. رجوع شود به: بغدادی، ص ۲۳۶؛ شهرستانی، ص ۱۳۷؛ اشعری: ۱/ ۱۳؛ فهرست، ص ۳۳۷.

۳- کشتی، اختیار معرفة الرجال جزء ۴/ ۳۲۱، ش ۵۸۱-۵۸۵، چاپ دانشگاه مشهد.

اسماعیل - پس از وفات امام صادق - علیه السلام - تبعیت کردند به دو گروه تقسیم کرده است:

۱- آنها که مرگ اسماعیل را در زمان حیات امام جعفر صادق - علیه السلام - انکار می کردند و می گفتند که او به وسیله خود امام صادق - علیه السلام - مخفی شده است. آنها تبلیغ می کردند که اسماعیل امام قائم است و غیبت کرده و روزی رجعت خواهد کرد. این گروه به نام اسماعیلیان خالص (الإسماعيلية الخالصة) معروف شدند.

۲- آنهایی که امامت محمد بن اسماعیل را پذیرفتند، اینان معتقد بودند که اسماعیل در زمان حیات امام صادق - علیه السلام - به امامت رسید، در موقع مرگ اسماعیل، امامت به پسر او محمد منتقل شد. آنها می گفتند که:

امامت غیر از امام حسن و امام حسین از برادر به برادر به ارث نمی رسد. این گروه پس از این که رهبرشان یکی از موالی اسماعیل، «مبارک» نامیده شد به «مبارکیه» معروف گشتند، اینها به «خطاییه» پیوستند، و بعدها به فرقه های فرعی چند تقسیم شدند. یکی از آنها یعنی «قرامطه» با تبلیغ آیین مبارکیه شروع کردند و سپس از آنها جدا شدند نام آنها ناشی از رهبر نبطی شان از اهالی سواد بود که به قرامطه معروف گشتند. آنها می گفتند که روح امام

صادق - علیه السلام - به ابوالخطاب و از او به محمد بن اسماعیل و اعقاب او منتقل شده است. آنها بعدها نظام ویژه خود را توسعه دادند که بر طبق آن محمد بن اسماعیل قائم، مهدی و خاتم الانبیاء شد.

نوبختی از آیین آنها مفصلاً بحث کرده و معتقد است که تعداد آنها در زمان وی محدود به صد هزار نفر است و مخصوصاً در یمن و در منطقه کوفه قدرت زیادی دارند.^(۱)

مرحوم مفید که اثرش از نوبختی متأخر است از سه گروه نام می برد:

۱- گروهی که معتقد بودند اسماعیل «القائم المنتظر» است و مرگ او دروغ می باشد.

۲- گروهی که می گفتند اسماعیل در ایام حیات پدرش فوت کرد و لیکن پسرش محمد به عنوان امام جانشین او گشت. اینها قرامطه یا مبارکیه (القرامطه و هم المبارکیه) بودند. نام «قرامطه» از اسم يك نفر از اهالی سواد به نام «قرمطویه» و نام «مبارکیه» از اسم «مبارک» از موالی اسماعیل سرچشمه گرفته است. قرامطه جانشین مبارکیه بودند.

۳- گروهی که اعتقاد داشتند محمد توسط خود امام صادق - علیه السلام - انتخاب شده است.^(۲)

۱- نوبختی، فرق الشیعة، ص ۶۷ به بعد طبع نجف ۱۳۵۵ هـ.

۲- مفید، الإرشاد، ص ۲۶۷.

شیعه اسماعیلیه و انشعابات آن

اسماعیلیه نام عمومی جمیع فرقی است که به امامت اسماعیل فرزند امام جعفر صادق - علیه السلام - به جای امام موسی کاظم - علیه السلام - قائلند و او را که در حال حیات پدر فوت کرده، دارای این مقام می شناسند. از این فرق، جمعی او را زنده و قائم منتظر می دانند و می گویند که خبر فوت او از جانب امام جعفر صادق - علیه السلام - به جهت مصلحتی بوده است. فرقه ای دیگر می گویند که اسماعیل پس از انتخاب پسرش محمد به امامت فوت کرده و محمد بعد از حضرت صادق - علیه السلام - امام است. بعضی دیگر از فرق اسماعیلیه معتقدند که امام صادق - علیه السلام - محمد بن اسماعیل را به امامت منصوب و منصوب نمود. اسماعیلیه را «قرامطه»، «باطنیه»، «تعلیمیه»، «سبعیه» و «ملاحده» نیز می گویند.^(۱)

می گویند: اسماعیلیه در طول تاریخ و در نواحی گوناگون عالم اسلام به نامهای مختلف معروف بودند و این نامها را به دو دسته می توان تقسیم کرد: یکی نامهایی که آنان بر خویشان نهادند و دیگر نامهایی که دشمنان ایشان به ایشان می دادند.

اسماعیلیان خود را به نامهای: سبعی، سباعی، اسماعیلی، باطنیه، اصحاب تعلیم، اصحاب الدعوة الهادیه، اهل تأیید و اهل تأویل و غیره می خواندند، اما دشمنان ایشان را به نامهایی چون: قرمطیه، ملاحده، زناده، حشیشیه، مزدکیه، ثنویه، اباحیه و مانند آن می نامیدند که البته در مورد برخی از فرق فرعی اسماعیلیه چندان بی دلیل هم نبوده است؛ زیرا از مرگ اسماعیل تا بر افتادن دولت فاطمی در مصر (۵۶۷ هـ) برخی از این فرق خود به دینی تازه مبدل گردیدند.^(۲)

نقش ابوالخطاب در شکل گیری فرقه اسماعیلیه

در منابع اسماعیلیه غالباً از شخصی به نام «ابوالخطاب محمد بن ابی زینب» یا «مقلاص بن ابی الخطاب» از موالی بنی اسد سخن به میان می آید که در کار امامت اسماعیل بن جعفر دست داشته است. ابوحاتم رازی در کتاب «المزنیه» که از تألیفات قرن چهارم هجری است نام ابوالخطاب را جزو مؤسسين اسماعیلیه آورده است. در آثار اسماعیلیه ذکر دو کتاب به تفصیل از عقاید ابی الخطاب ذکر شده، نخست کتاب مشهور «أُمُّ الْكِتَاب» است

۱- اقبال، عباس، خاندان نوبختی، ص ۲۵۰.

۲- دایرة المعارف تشیع، زیر نظر صدر حاج سید جوادى، کامرائی، خرمشاهی: ۱۷۳/۲.

گزاره گوییهای ابوالخطاب را نوبختی و ابی خلف اشعری و کشی عرضه کرده اند. (۴)

حاصل اقوالشان این است که ابوالخطاب از دعوات امام محمد باقر و جعفر صادق -علیهما السلام- بود و در باره آن دو، سخت غلو می کرد و می پنداشت که امام صادق -علیه السلام- او را پس از خویش قیّم و وصی خود قرار داده است، سپس از این مرحله گذشته دعوی نبوت کرد و محرمات را حلال دانست و شهوات را مباح شمرد و قائل به تقیه بود و شهادت دروغ را به باطل درباره مخالفان خویش اگر چه از اهل صلاح و دین هم باشند روا می دانست. وی می گفت که او و پیروانش همان بهشت و دوزخی که در قرآن ذکر شده می باشند و بهشت و دوزخ جز دو مورد بیشتر نیستند و غیر از آنها وجود خارجی ندارند.

شهرستانی می نویسد: ابوالخطاب امامان را نخست پیغمبر و سپس خدای می پنداشت و به الوهیت جعفر بن محمد و پدران او قائل بود و می گفت: آنان پسران خدا و دوستان او هستند و الهیت نوری در نبوت و نبوت نوری در امامت است و این جهان از این آثار و انوار خالی

که از کتب سزی و مقدس اسماعیلیان آسیای میانه می باشد. در این کتاب ابوالخطاب مقامی بلند دارد و او را به عنوان مؤسس فرقه اسماعیلیه یاد کرده و در اهمیت و عظمت مانند سلمان فارسی دانسته شده است، چنان که آمده است: «مذهب اسماعیلی آن است که فرزندان ابوالخطاب نهادند که تن خود را به فدای فرزندان جعفر صادق و اسماعیل کردند که در دور دواپر بماند». (۱)

از دیگر نوشته ها، «نصیریّه» است که در آن نوشته ها، ابوالخطاب مؤسس فرقه اسماعیلیه دانسته شده است. (۲)

ابوالخطاب نخست از اصحاب امام محمد باقر -علیه السلام- و امام جعفر صادق -علیه السلام- بود و تا زمانی که امام صادق -علیه السلام- به سبب سخنان غلو آمیزش او را لعنت کند، یکی از شاگردان او محسوب می شده است. تکذیب و ردّ ابوالخطاب از سوی امام جعفر صادق -علیه السلام- باعث حیرت زیادی در بین شیعیان گردید. از این رو، اکثر آثار تشیع اثنی عشری به تبیین آن پرداخته اند. (۳)

کاملترین و موثّق ترین گزارش در باره

۱- أم الكتاب، طبع ایوانف، ص ۱۱ به بعد؛ دکتر مشکور، تاریخ شیعه، ص ۱۹۵.

۲- دایرة المعارف قدیم اسلام، ماده سلمان و نصیری، مقاله ماسینیون برنارد لوئیس؛ اصول الإسماعیلیه، طبع مصر، ۹۸-۱۱۰.

۳- کشی و منهاج، تحت عنوان ابوالخطاب.

۴- نوبختی، فرق الشیعه ۴۳-۶۹، چاپ نجف؛ اشعری قمی، المقالات والفرق ص ۵۰، ۵۶، ۸۱، ۸۵، ۱۸۸؛ کشی، اختیار معرفة الرجال، ص ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۹۰، ۲۹۱ و ۳۰۲.

اطاعت کنند کسی را که نشناسند و چگونه می توانند بشناسند کسی را که از او اطاعت نمی کنند». (۲)

و نیز از «عنبه بن مصعب» روایت کرده که امام صادق - علیه السلام - او را گفت: «چه چیز از ابوالخطاب شنیدی؟» گفت: از او شنیدم که می گفت: «تو دست را بر سینه او گذاشته ای و گفته ای که آگاه باش و فراموش مکن که علم غیب می دانم و تو صندوقچه علم ما در جایگاه راز ما هستی و بر مرده و زنده ما امینی». امام صادق - علیه السلام - همه اینها را قاطعانه رد کرد. (۳)

عیسی شلقان (۴) گفت وقتی که پسر جوانی بودم از ابوالحسن پرسیدم: پدرت امام صادق - علیه السلام - چرا اول به آنها دستور داد تا دوست ابوالخطاب باشند و بعد امر فرمود او را تکذیب کنند؟ پاسخ داد که: در جهان چیزهایی وجود دارد که خدا برای نبوت آفریده و آنها هم از آن پیامبرانند. چیزهایی هم برای ایمان خلق شده و از آن مؤمنان است، خدا بر ایمان بعضی اعتماد دارد اگر بخواهد می تواند این ایمان را تکمیل کند و اگر بخواهد می تواند آن را زایل سازد. ابوالخطاب از کسانی بود که

نیست. وی می گفت که حضرت امام جعفر صادق - علیه السلام - خدای روزگار خویش است و او کسی نیست که او را حس می کنند و از وی روایت می نمایند. اما چون از عالم بالا به این جهان نزول کرد صورت آدمی پذیرفت و مردم او را بدان صورت دیدند. (۱)

امام صادق - علیه السلام - پس از اطلاع از معتقدات ابوالخطاب از او تبری جست و در موارد متعدد او و پیروانش را لعن و نفرین نمود و آنها را کافر خواند و اصحاب خود را از معاشرت با آنان نهی فرمود و در منابع شیعه اثنی عشری مطالب جالب توجهی در رابطه با ادعاهای ابوالخطاب و دلایلی بر رد او از امام صادق - علیه السلام - نقل شده است که نمونه هایی چند در اینجا آورده می شود:

کشی روایت کرده که امام صادق - علیه السلام - نامه ای به ابوالخطاب نوشت که: «شنیده ام تو پنداری که زنا مردی، و خمر مردی، و صلاة مردی، صیام مردی و فواحش مردی است. چیزی را که می گویی درست نیست من اصل حقم و فروع حق اطاعت خداوند است و دشمن ما اصل شر است و فروع و شاخه های آنان فواحشند و چگونه

۱- شهرستانی، ملل و نحل: ۱/ ۱۸۰-۱۷۹، طبع بیروت ۱۳۹۵ هـ.

۲- کشی، اختیار معرفة الرجال، ص ۲۹۱، ش ۵۱۲.

۳- همان مدرک.

۴- عیسی بن ابی منصور شلقان یکی از پیروان معتمد امام صادق - علیه السلام - بود. کشی، رجال، ص ۲۱۱.

پیروان او را لعنت کرد. عمران بن علی می گوید شنیدم از امام صادق - علیه السلام - فرمود:

«لعن الله أبا الخطاب ولعن من قتل معه و لعن من بقى منهم و لعن من دخل قلبه رحمة لهم»؛ (۴)

خداوند ابوالخطاب را لعنت کند و لعنت کند کسی را که با او به قتل رسید و لعنت کند کسی را که از آنان باقی ماند و لعنت کند کسی را که دلش به حال آنها بسوخت.

و همچنین آنجا که یکی از یارانش خواست از ابوالخطاب و اصحابش به نیکی یاد کند امام صادق - علیه السلام - با لحن تند در حالی که با انگشت خود به آسمان اشاره می کرد، فرمود: لعنت خداوند و فرشتگان و مردم بر ابوالخطاب باد و من شهادت می دهم که او کافر و فاسق و مشرک است و با فرعون در شدیدترین عذاب در روز و شب، محشور خواهد شد. (۵) کشی برای «محمد بن ابی زینب» دو کتبه یکی ابوالخطاب و دیگری ابواسماعیل ذکر کرده است. (۶)

لوثی ماسینیون می نویسد: علت این که او را ابواسماعیل خوانند برای آن است که ابوالخطاب مرتبی و پدر روحانی اسماعیل بن

خداوند ایمان را به ودیعه پیش او گذاشت و وقتی او سخنان پدر مرا دروغ خواند، خداوند این ایمان را از او گرفت. (۱)

ابن ابی عمیر از مفضل بن مزید (=یزید) نقل می کند که در حضور امام صادق - علیه السلام - از یاران ابوالخطاب و غلات صحبت به میان آمد، امام - علیه السلام - خطاب به من فرمود:

«یا مفضل! لا تقاعدوهم و لا تواكلوهم و لا تشاربوهم و لا تصافحوهم و لا توارثوهم»؛ (۲)

ای مفضل! با آنها هم نشین نباشید و یکجا غذا نخورید و با آنها مصافحه ننمایید و برای آنها ارث نگذارید.

طبق گزارش نوبختی گروهی از اهل کوفه بر ابوالخطاب گرد آمدند و به وی گرویدند چون خبر ابوالخطاب و یارانش به عیسی بن موسی والی شهر رسید با ایشان بجنگید و هفتاد تن از آنان را در مسجد کوفه بکشت و ابوالخطاب را گرفته به قتل رسانید و جسدش را با تئ چند از یارانش بردار کردند (۱۳۸ هـ) سپس جسد آنها را سوزاندند و سرهایشان را برای منصور فرستاد. (۳)

امام صادق - علیه السلام -، ابوالخطاب و

۱- همان مدرک، ص ۲۹۶.

۲- همان مدرک، ص ۲۹۷.

۳- نوبختی، فرق الشیعه، ص ۷۰.

۴- کشی، رجال، ص ۲۹۵.

۵- همان مدرک، ص ۲۹۰.

۶- همان مدرک، ص ۲۹۶.

جعفر بود. (۱)

می گوید: مراد «اذن خدا»، «وحی خدا» است و تمام این طایفه دعوی دیدن مردگان خود می کنند و زعم ایشان این است که آنان اموات خود را هر روز و شب می بینند و این فرقه را «بزیه» گویند.

۳- زعم طایفه دیگر آن است که «امام» بعد از ابوالخطاب «محمد بن بیان العجلی» است و در کثاسه کوفه خیمه برپا کرده بودند و برای پرستش امام صادق - علیه السلام - جمع می شدند، این خبر به یزید بن عمر بن هبیر رسید، عمیر را گرفت و بر کثاسه کوفه بر دارش کشید و این طایفه را «عجلیه» یا «عمیریه» خوانند.

۴- و زعم طایفه دیگر آن است که امام بعد از «ابی الخطاب»، «مفضل صیرفی» است و به ربوبیت، جعفر - علیه السلام - قائل شدند نه به نبوت و رسالت او و این فرقه را «مفضلیه» نامیده اند. (۳)

امام صادق - علیه السلام - از همه این طوایف بیزاری گزید و لعنت کرد و از خود براند و همه این گروه ها سرگردان و گمراهند و به حال ائمه جاهل و نادان می باشند (۴) همه این فرقه ها پس از اندک زمانی منقرض شدند.

ابوالخطاب در سال ۱۳۸ هـ پس از آن که عقیده فاسد خود را اظهار کرد کشته شد، پس از کشته شدن او عقایدش همچنان در فرقه اسماعیلیه ادامه یافت و پیروانش به محمد بن اسماعیل نوه امام جعفر صادق - علیه السلام - گرویدند.

شهرستانی می نویسد: چون ابوالخطاب کشته شد خطاییه چندین فرقه شدند:

۱- فرقه ای بر آن رفتند که بعد از «ابن الخطاب» به امامت شخصی به نام «معمّر» گرویدند و او تمام خواهشها را از آنچه حلال و حرام است روا شمرد و نیز زنا و دزدی و شرابخواری و میته و خون و گوشت خنزیر و نکاح مادران و دختران و خواهران و غیر ایشان را جایز دانست و این طایفه «معمریه» نامیده می شوند.

۲- و طایفه ای گمان کردند که امام بعد از ابوالخطاب «بزیه» است به زعم بزیه، جعفر - علیه السلام - خداست حق تعالی به صورت او بر خلق ظاهر شده است و به پندار او به سوی هر مؤمنی وحی کرده می شود و در باره آیه: ﴿وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ (۲)

۱- لوئی ماسینیون، سلمان پاک، ص ۱۹.

۲- سوره یونس، آیه ۱۰۰.

۳- شهرستانی، ملل و نحل: ۱/ ۱۸۰-۱۸۱.

۴- همان مدرک.